

## Examining the place of worldly lifestyle in Nahj al-Balagha and the works of Khajo Kermani

### ARTICLE INFO

#### Article Type

Research Article

#### Authors

Tahereh Salari

Mostafa Salari\*

Behrooz Romiani

#### How to cite this article

Tahereh Salari, Mostafa Salari, Behrooz Romiani, Examining the place of worldly lifestyle in Nahj al-Balagha and the works of Khajo Kermani, *Journal of Islamic Life Style Centeredon Health*, 2023:6(4): 537-553.

1. PhD student, Department of Persian Language and Literature, Zahedan Branch, Islamic Azad University, Zahedan, Iran.

2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Zahedan Branch, Islamic Azad University, Zahedan, Iran (corresponding author).

3. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Zahedan Branch, Islamic Azad University, Zahedan, Iran.

#### \* Correspondence:

Address:

Phone:

Email: m.salari11@yahoo.com

#### Article History

Received: 2022/11/30

Accepted: 2023/02/16

### ABSTRACT

In the works of Khajavi Kermani, we always see the unpleasant and deceptive image of the world. This attitude is in line with what is seen in mystical schools; But what invites the audience to reconsider this attitude is the undeniable alignment that links the view expressed in Khajoo's works to the way the world is presented in Nahj al-Balaghah. What has been narrated about the world in Nahj al-Balaghah shows its rejection and condemnation by the pious Mawlawi, an attitude that has not been dealt with severely in the Qur'an, the holy book of Muslims, and of course this means a contradiction in the thought of Imam Ali (as). Is not with the teachings of the Qur'an; Rather, it is the necessity of social conditions that has led the Imam to write such a view. In this article, we try to compare the attitude of Ali (AS) in Nahj al-Balaghah with secularism in the works of Khajavi Kermani. This article will be done in a descriptive-analytical way and with a library method. The purpose of this study is to investigate the similarities and inequalities of Khajavi Kermani's view of the world with Nahj al-Balagheh's view of the world. The main question of the research is to what extent secularism has been influenced by Nahj al-Balaghah in the works of Khajavi Kermani. The results of the research show that Khajavi Kermani, who was familiar with Nahj al-Balaghah and the words of Ali (AS), describes the world as worthless, deceptive, unstable and oppressive, and forbids turning a blind eye to it.

**Keywords:** world, Khajavi Kermani, Nahj al-Balaghah, Imam Ali (AS).

## بررسی جایگاه سبک زندگی دنیوی در نهج البلاغه و

### آثار خواجهی کرمانی

#### طاهره سالاری

دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران.

#### مصطفی سالاری

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران (نویسنده مسئول).

#### بهروز رومیانی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران.

#### چکیده

در آثار خواجهی کرمانی، همواره شاهد سیمای ناخوشایند و فریبکار دنیا هستیم. این نگرش، با آن چه در مکتب های عرفانی مشاهده می شود، همسو است؛ اما آنچه مخاطب را به بازنگری این نگرش فرا می خواند، همسویی غیر قابل انکاری است که دیدگاه مطرح شده در آثار خواجه را به نحوه مطرح شدن دنیا در نهج البلاغه پیوند می زند. آن چه در نهج البلاغه درباره دنیا روایت شده، بیانگر طرد و نکوهش آن از جانب مولای متقیان است، نگرشی که در قرآن، کتاب آسمانی مسلمانان، بدان شدت، به آن پرداخته نشده است و البته این به معنای مغایرت اندیشه ی امام علی(ع) با تعالیم قرآن نیست؛ بلکه اقتضای شرایط اجتماعی است که امام را به نگارش چنین دیدگاهی سوق داده است. در این مقاله برآنیم تا نگرش علی(ع) در نهج البلاغه را با دنیاگرایی در آثار خواجهی کرمانی تطبیق دهیم. این مقاله به شیوه توصیفی - تحلیلی و با روش کتابخانه ای انجام خواهد شد. هدف از انجام تحقیق بررسی همسانی ها و ناهمسانی های نگاه خواجهی کرمانی در آثارش به دنیا با نگرش نهج البلاغه به دنیا خواهد بود. پرسش اصلی تحقیق این است که دنیاگرایی در آثار خواجهی کرمانی تا چه حد تحت تأثیر نهج البلاغه بوده است. نتایج تحقیق نشان می دهد خواجهی کرمانی که با نهج البلاغه و کلام علی(ع) آشنا بوده است همانند او دنیا را بی ارزش، فریبنده، ناپایدار و ظلمانی توصیف می کند و از دل بستن به آن نهی می کند.

واژگان کلیدی: دنیا، خواجهی کرمانی، نهج البلاغه، امام علی(ع).

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۲۷

\* نویسنده مسئول: m.salari11@yahoo.com

#### مقدمه

معمولاً میزان تأثیرگذاری یک متن بر متون مابعد، ارتباط مستقیمی با میزان مقبولیت اثر در جامعه دارد. به جرأت می توان گفت که نهج البلاغه، اثر ارزشمند امام علی(ع)، به واسطه ی برخورداری از مقبولیت عام، هم از جانب شیعیان و هم از جانب اهل تسنن، تأثیر شگرفی بر متون بعد از خود نهاده است: «امیر المؤمنین امام علی بن ابی طالب(ع) در رویارویی با نیازها، پرسشها، دشواریها و پیشامدها، سخنانی داشت که هم از لحاظ لفظ زیبا و جذاب و سرشار از فصاحت بود، و هم از نظر محتوا و معنا حکمت آمیز و آموزنده؛ لذا از همان روزگار زندگانی امیر المؤمنین(ع) شیفتگان سخنانش به حفظ و کتابت و نقل آنها همت می گماشتند و شمار قابل توجهی از گردآوردندگان حدیث و نویسندگان و ادیبان و شاعران، سخنان آن بزرگوار را، زیوربخش آثار و گفتار خود می کردند. پس از این که ادیب سخنور و دانشمند سخن شناس، سید رضی، در سال (۴۰۰ هـ) گزیده ای از سخنان امیر المؤمنین(ع) را در مجموعه ای به نام نهج البلاغه گرد آورد، شاعران و نویسندگان بیشتری، در زبان عربی و فارسی، به ویژه از میان عارفان و شاعران حکیم، به اقتباس و تضمین و تلمیح و ترجمه آن سخنان پرداختند.» [۱] یکی از مسائلی که در نهج البلاغه بسیار برجسته است توجه به دنیا و ترسیم چهره واقعی آن برای انسان است. علی(ع) در نهج البلاغه به ترسیم چهره مثبت و منفی دنیا برای مخاطب خود پرداخته است و این نشان از اهمیت این مسأله در سرنوشت بشر دارد. به جرأت می توان گفت که ترسیم چهره منفی دنیا و مظاهر آن اولین بار به طور گسترده در نهج البلاغه رخ داده است. برجستگی این مسأله در نهج البلاغه تأثیر گسترده ای بر متون بعد از خود گذاشته است تا آنجا که می توان ادعا کرد در متون تعلیمی و عرفانی به تأثیر از نهج البلاغه چهره منفی و نکوهیده دنیا بسیار نمود پیدا کرده است. کمتر متنی از متون نظم و نثر تعلیمی و عرفانی را می توان پیدا کرد که به نکوهش دنیا و سرزنش دنیا پرستان نپرداخته باشد و دنیا را مایه گمراهی از راه حق و غفلت انسان از حقیقت وجودی خود نداند.

خواجهی کرمانی از شعرای برجسته قرن هشتم هجری و یکی از منظومه سرایان پرکار ادب فارسی است که در آثار خود به اهل بیت(ع) و بویژه حضرت علی(ع) توجه ویژه ای دارد. در آثار او نیز چهره منفی دنیا و دعوت به ترک دنیا و دل نیستن به آن به طور برجسته ای مطرح شده است. در این پژوهش بر آنیم تا با روش توصیفی - تحلیلی به تطبیق سیمای دنیا در نهج البلاغه و آثار خواجهی کرمانی بپردازیم. پرسش اصلی تحقیق این است که سیمای دنیا در آثار خواجهی کرمانی با آنچه در نهج البلاغه ترسیم شده است تا چه اندازه مطابقت دارد؟ هدف تحقیق بررسی همسانیها و ناهمسانیهای سیمای دنیا در نهج البلاغه و آثار خواجه است و اینکه خواجهی کرمانی در ارائه چهره منفی دنیا تا چه اندازه تحت تأثیر نهج البلاغه بوده است. یافته های تحقیق نشان می دهد با توجه به ارادتی که خواجه به حضرت علی(ع) در آثار خود نشان می دهد در ترسیم سیمای دنیا نیز از اثر گرانقدر او، نهج البلاغه تأثیر پذیرفته است.



عرفانی، ذکر گردیده است. (اسرار التوحید: ۱۰) (مرصاد العباد: ۶۴ و ۱۰۹ و ۳۹۹ و ۵۱۴) (فیه مافیة: ۴۸) (مجالس سبعة: ۱۱۵) (معارف سلطان ولد: ۱۶۶) (کشف الحقایق: ۲۱۲) (کاشف الاسرار: ۱۴۱) (مصباح الهدایه: ۲۸۵) [نقل: فرهنگ مآثورات عرفانی، ذیل دنیا] جمله ای که پیش از این، در انجیل متی، به آن اشاره شده بود: "آن کسی که زراعت کرده زراعت نیکو، فرزند آدم و مزرعه عالم است" (ترجمه انجیل اربعه، ۱۳۷۵: ۹۷)

نویسنده روح الارواح دنیا را شراب شیطان می‌داند که هر کس از آن بنوشد، بهبود نمی‌یابد جز در تاریکی مرگ، در حال یأس: «الدنیا خمر الشیطان من شرب منها لم یبق الا فی عسکر الموتی خائباً و خاسراً» [۶] او، علاوه بر دنیا، آخرت را نیز بی اساس دانسته و معتقد است که هدف حقیقی، جز ذات حق، نمی‌تواند باشد: «الدنیا معبر و الآخرة معبر و المقصود هو الله اکبر» [۷]

عین القضاة، از صفت مار کشنده، برای دنیا استفاده کرده است: «الدنیا حیة قاتله» [۸] و دیگری، دنیا و هر آن چه در آن قرار دارد را ملعون می‌داند: «الدنیا ملعونه و ملعون ما فیها الا ذکر الله و ما والاه قشیری، برای اثبات نا مطلوب بودن دنیا و لزوم ترک آن توسط سالک، روایت ذیل را نقل می‌کند: «احمد خضویه گوید ابراهیم ادهم مردی را دید اندر طواف گفت درجه صالحان نبینی تا عقوبت دنیا اختیار نکنی، در نعمت بر خویشتن ببندی و در محنت بگشایی و در راحت ببندی، و در جهد بگشایی و در خواب ببندی و در بیداری بگشایی و در ...» [۹]

این اندیشه مختص به عرفان اسلامی نیست. عموماً در بسیاری از فرهنگ‌ها، دنیا، سرزمین تاریکی است که با مرگ و ناخوشایندی در ارتباط است: در اساطیر ژاپن، یومی (yomi) جهان زیرین و سرزمین تاریکی است [۱۰] در اندیشه ی یونانیان، جهان زیرین متعلق به خدای هادس و نماد آن سیاهی است [۱۱]

چهره ناخوشایند دنیا در چند محدوده قابل بررسی است. ابتدا از این نظر که عرفا، دنیا را مکانی نامناسب برای زندگی دانسته و سعی داشته‌اند تا سالک را به روی گردانی از آن فراخوانند و از جهتی دیگر، استفاده از صفت ظلمت برای دنیا، سیمای ظلمانی آن را تأیید می‌کند. در کنار این صفت، صفاتی استفاده می‌شود که جنبه‌های ظلمانی آن با توجه به پیشینه فرهنگی - مذهبی، قابل اثبات است؛ از جمله چهار عنصری که در بهشت، با همیاری ناخجسته، عامل اخراج آدم از آنجا شدند؛ یعنی زن، مار، طاووس و شیطان.

#### ۱-۴-۱- ظلمت دنیا

ظلمت، بارزترین نماد دنیاست. سایر تشبیهات و تمثیل‌ها، برای اثبات ظلمت است؛ بنابراین لازم است متذکر شویم که این دیدگاه، گرچه ریشه در اعماق تاریخ که اسطوره خوانده می‌شود، دارد، برگرفته از مکاتب فکری بشری است که ستیزه با دنیا، از دستور العمل‌های رایج، بلکه اساس ایدئولوژی آن ادیان است. در این میان سهم بسزایی را باید برای اندیشه مانوی، گنوسی و آیین قبلا، قائل شد. در اندیشه مانوی، دنیا مخلوق اهریمن است. نگاهی که در میان گنوسیان نیز رایج است. آن‌ها به اهریمنی بودن دنیا، باورمند بوده

با توجه به تقدم نهج البلاغه بر سایر آثار و اقوال منسوب به ائمه اطهار، می‌توان ادعا نمود که این متن، اولین اثر اسلامی است که دنیا را به گونه‌ای منفور و ناخوشایند معرفی کرده است. روند هشدار به ترک دنیا و کناره‌گیری از نعمت‌های زوال‌پذیر آن، همواره در نهج البلاغه مشاهده می‌شود: «اما بعد، همانا دنیا - آدمی را - سرگرم می‌سازد، تا جز بدان نپردازد. و دنیادار به چیزی از دنیا نرسد، جز که آزمندی و شیفتگی وی بدان فزون شود، و آنچه از دنیا بهره او گردیده وی را بی‌نیاز نکند از آنچه بدان نرسیده؛ و از آن پس جدایی است از آنچه فراهم آورده، و در هم ریختن آنچه استوار کرده، و اگر آنچه گذشته است پندت آموخت، مانده را توانی اندوخت.»

از نگاه امیر المؤمنین (ع)، دنیا همچون ماری است که موجب نابودی انسان می‌شود: «دنیا همچون مار است سودن آن نرم و هموار، و درون آن زهر مرگبار. فریفته نادان دوستی آن پذیرد، و خردمند دانا از آن دوری گیرد» [۴] این همان نگرشی است که در بسیاری از متون عرفانی مشاهده می‌شود؛ چونان شاهی که از تمهیدات، پیش از این نقل گردید.

او از دنیا می‌خواهد که رهایش کند؛ چرا که وی نیز دنیا را رها کرده است: «دنیا از من دور شو که مهارت بر دوشت نهاده است گسسته، و من از چنگالت به در جسته‌ام و از ریسمانهایت رسته و از لغزشگاه‌های دوری گزیده‌ام. کجایند مهترانی که به بازیچه‌های خود فریبشان دادی؟ کجایند مردمی که با زیورهای دام فریب بر سر راهشان نهادی»

گرچه او در گونه‌ای ادبی، دنیا را جاننداری می‌پندارد؛ اما باز هم آرزومند عینی بودن دنیاست، تا بتواند انتقام بندگان منحرف شده را از او بستاند: «به خدا اگر کالبدی بودی دیدنی و یا قالبی بپسودنی - تو را وانمی‌گذاشتم - و حد خود را در بارهات برپا می‌داشتم. به کیفر بندگانی که آنان را با آرزوها دستخوش فریب ساختی» [۵]

این تصاویر و تعابیر بیشترین قرابت را با سیمای منفی دنیا در عرفان اسلامی دارد، چهره‌ای که به واسطه تشبیه به عناصر منفور اسلامی؛ نظیر شیطان و همدستانش در اخراج آدم از بهشت، بیشترین ارتباط را با معارف اسلامی؛ به ویژه نهج البلاغه برقرار می‌کند.

#### سیمای دنیا در متون عرفانی

عالم ظلمت، عالمی تمثیلی است که عمده ترین مدلول آن دنیاست. از آن جا که نهایت تلاش سالک به خروج از عالم ظلمت و رسیدن به عالم نور ختم می‌شود، مکانی مطلوب قلمداد نمی‌شود و همواره تصویری ظلمانی از آن ارائه می‌شود. چهره منفور دنیا در متون عرفانی، تقریباً مغایر آن چیزی است که قرآن به آن اشاره می‌کند. اصولاً در قرآن، فرمان ستیز با دنیا، صادر نشده است و همواره دنیا به عنوان فرصتی برای تمهید مایحتاج آخرت، در نظر گرفته شده است. فرآیندی که در آثار عارفان مسلمان، کمتر دیده می‌شود و بالعکس، ترسیم سیمایی ناخوشایند، فریبنده و در عین حال، درد افزا، دنیا را به مکانی نامناسب برای زیستن، تبدیل کرده است. جمله ی آشنای "الدنیا مزرعه الآخرة"، که ظاهراً روایتی اسلامی است، مد نظر عرفا بوده است؛ عین القضاة در تمهیدات به آن اشاره است (تمهیدات: ۱۹۳) و علاوه بر تمهیدات، در بسیاری از کتابهای

آزاد سازی همین پاره های روشنی یا روح است تا بتواند به جهان نور یا " بهشت روشنی " دست یابد. [۱۲]

در عرفان ، بارزترین صفت دنیا، ظلمت است. به نظر می رسد با توجه به تطبیق عالم ظلمت و دنیا، بتوان ادعا کرد که بیشتر با یک خصوصیت ذاتی یا یک باور فکری - مذهبی روبرو هستیم تا صرفاً یک تشبیه ادبی.

عراقی ، دنیا را وادی ظلمانی می داند :

درین محنت کده روحی نخواهی دید تا دانی  
میا اینجا که خر گیرند دجلان یونانی ...  
که وامانی به مرداری درین وادی ظلمانی  
تماشای دل خود کن، اگر در بند بستانی  
[۱۴]

عمل در دنیاست. در متون عرفانی اسلامی، شیطان و دنیا، دو همزاد دیرینه هستند، همزادهایی که در این اشعار، می توان پیوستگیشان را مشاهده کرد. عطار ، دنیا را به طور کامل اقطاع شیطان شمرده است :

سر به سر اقطاع شیطان آمده است  
[۱۵]

را ناکام می گذارد، تصویری رایج در متون عرفانی و غیر عرفانی است .

به دامن تو رساند که بی نماز شوی  
[۱۶]

کرکس و زاغست دنیا سر به سر  
[۱۷]

نقش روی درهمش جز پیچ و تاب مار نیست  
[۱۸]

از زمان داشته، جایگزین آن گردیده و گاه با تعبیر و توصیفاتی که یادآور بهشت است، از آن یاد شده است.

غزالی عالم ارواح را عالم نور، می نامد، و البته این در راستای نظر دیگران مبنی بر نور بودن روح است: «در عالم ارواح - که از عالم انوار است - همچنین عقبات است و حجب بسیار بر درجات.» [۱۹]

در وصف این عالم ، بابا افضل کاشانی سروده است :

اند و آن را گاه آفریده اهریمن دانسته و سالک را به ترک آن فرا خوانده اند: «گنوسیان به خدای بزرگ و دست نیافتنی معتقد بودند که در آفرینش این جهان مستقیماً دخالتی نداشت. به زعم آنان، خدای دیگر به نام دمیورگوس یا " ایزد جهان آفرین " در کار آفرینش دست داشت و حتی برخی گویند که خلق جهان مادی به دست اهریمن بوده است . پس جهان در نزد گنوسیان اهریمنی ، و آدمی نیز ساخته و پرداخته ی نیروهای دوزخی است و تنها پاره هایی از نور در کالبد یا تخته بند تن او زندانی اند . رسالت انسان ، درین وحشت سرا امنی نخواهی یافتن هرگز  
چو عیسی عزم بالا کن برون بر جان ازین پستی  
هوای دنیوی دون را تو از بی همتی مپسند  
چه بینی سبزه دنیا؟ که چشم جان کند خیره

#### ۱-۴-۲- شیطان و عناصر شیطانی

همانندی های بیشماری میان اهریمن و شیطان وجود دارد. شاید بتوان گفت که شیطان، اهریمن ادیان توحیدی است. در ادیان و مکاتبات فکری ثنویت گرا، اهریمن، خالق جهان مادی و دنیا است. در ادیان توحیدی ، اهریمن یا شیطان، صاحب قدرتی نامحدود در محدوده گلخن دنیا که زندان آمده است

علاوه بر شیطان، نمادهایش نیز در عرفان اسلامی، مورد شماتت قرار گرفته اند. تشبیه دنیا به زن ، به ویژه عجوزه ای حيله گر که همه زنیست صورت دنیا مهل که دست طمع

طاووس که از همدستان شیطان ، در اخراج آدم از بهشت است، در این ابیات، با دنیا خویشاوندی دارد.

خود نمایی بود طاووس ای پسر

مار ، دیگر هم دست شیطان، در فریفتن حواست . بیدل دهلوی سروده است:

در حصول گنج دنیا از بلا ایمن مباش

البته ذکر این نکته نیز خالی از فایده نیست که این عالم تیره و ظلمانی، در مقابل عالم روشن و نورانی دارای معنا است.

۱-۴-۳- عالم نور

عالم نور ، جایگاه بازگشت انسان ، با چند عنوان مختلف در عرفان اسلامی مطرح شده است. گاه این شهر، با عنوان عالم نور، عالم علوی یا مفاهیمی نظیر این تعبیر، معرفی شده و گاه با استفاده از نماد-پردازی، نام یکی از شهرهای واقعی که برجستگی خاصی در مقطعی

از غایت نزدیکی خود باشی دور  
 بگشا به دلم روزنی از عالم نور  
 [۲۰]

ای آنکه ز دیده جهانی مستور  
 خود می دانی که چشمها باشد کور

و اوحدی مراغه ای گفته است :

عالم کثرت این سرای غرور

عالم وحدتست عالم نور

اوحدی در مثنوی "جام جم"، عالم نور را در مقابل عالم ظلمت قرار داده و عامل بازماندگی از آن را، توجه به مظاهر هستی و ظلمت می‌داند :

میل داری به بت پرستی خود  
 زان به ظلمت فرو شدستی دور  
 زان به ظلمت فرو نشستی و عیب

تا تو داری خبر ز هستی خود  
 دیده بازت نشد به عالم نور  
 دیده بازت نشد به عالم غیب

خواهش های نفسانی پوشیده شده، و با نعمت های زود گذر دوستی می ورزد، با متاع اندک زیبا جلوه می کند، و در لباس آرزوها خود را نشان می دهد، و با زینت غرور خود را می آراید، شادی آن دوام ندارد، و کسی از اندوه آن ایمن نیست.» [۲۱]

از دیدگاه علی (ع) دنیا، حرام، بسیار فریبنده و بسیار زیان رساننده است، دگرگون شونده و ناپایدار، فنا پذیر و مرگبار، و کشنده ای تبه کار است، و آنگاه که به دست آرزومندان افتاد و با خواهش های آنان دمساز شد می نگرند که جز سرابی بیش نیست.

همانگونه که ملاحظه شد، تلاش مفرط عرفا جهت انتقال از عالم ظلمت که دنیا است به عالم نور، که جایگاه حقیقت و نور است، در شکل جدال با یکی و اظهار تمایل به دیگری، نمود یافته است. مشابه این نگرش، در این سطح که جدال و طرد یکی را موجب شود، در کتاب آسمانی مسلمانان مشاهده نمی شود.

۲- تطبیق سیمای دنیا در نهج البلاغه و آثار خواجهی کرمانی

۱-۲- نکوهش دنیا و متعلقات آن

رویکرد خواجهی کرمانی به دنیا نیز منفی است. به این دلیل شاعر ابیات فراوانی را به نکوهش دنیا اختصاص داده، مخاطبان خویش را به دوری از این مادر بدمهر سفارش کرده است. از نگاه او دنیا چون بحر معلق و خاک مطبقی است که نباید دامن خود را بدان آلود؛ بنابراین باید دل را از بار جهان تهی کرد و دست از مظاهر ملک بی اعتبار سلیمان شست و همدرد جان را به سوی آشیانه حقیقی اش راهنمایی کرد.

علی (ع) در نکوهش دنیا می گوید: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَحذَرُكُمْ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا حُلُوَّةٌ خَضِرَةٌ حُضَّتْ بِالشَّهَوَاتِ وَ تَحَبَّبَتْ بِالْعَاجِلَةِ وَ رَأَتْ بِالْقَلِيلِ وَ تَحَلَّتْ بِالْأَمَالِ وَ تَزِينَتْ بِالْغُرُورِ لَا تَدُومُ حَبْرَتُهَا وَ لَا تُؤْمَنُ فَجَعَتْهَا غَرَارَةٌ ضَرَارَةٌ حَائِلَةٌ زَائِلَةٌ نَافِدَةٌ بَائِدَةٌ أَكَالَةُ غَوَالَةٍ لَا تَعْدُو إِذَا تَنَاهَتْ إِلَى أُمَّنِيَّةِ أَهْلِ الرِّغْبَةِ فِيهَا وَ الرِّضَا بِهَا أَنْ تَكُونَ بِسِوَايَ سِتَائِشِ بِرُورِدِ الْكَارِ، هَمَانَا مِنْ شَمَا رَا ز دَنِيَايِ حَرَامِ مِي تَرَسَانِمِ، زَبِيرَا دَر كَامِ شِيرِينِ، وَ دَر دِيدِه اِنْسَانِ سَبِزِ وَ رَنگَارَنگِ اسْتِ، دَر شَهَوَاتِ وَ

ساکن این خاک مطبق مشو  
 ورنشوی غرقه به ساحل رسی  
 چند دمد باد هوا بر گلت  
 ز آنکه نگین از تو بخواهد فتاد  
 و آنگه از او حال سبا باز دان  
 [۲۲]

غرقه این بحر معلق مشو  
 جهد بکن بو که به منزل رسی  
 چند بود بار جهان بر دلت  
 درگذر از ملک سلیمان چو باد  
 همدرد جان را ز صبا باز خوان

۱-۲- شناخت ماهیت دنیا

الْغَرُّ الْجَاهِلُ وَ يَحْذَرُهَا ذُو اللَّبِّ الْعَاقِلُ. درود خدا بر او، فرمود : دنیای حرام چون مار سمی است، پوست آن نرم ولی سم کشنده در درون دارد، نادان فریب خورده به آن می گراید، و هوشمند عاقل از آن دوری گزیند.» (علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۸۵: ج ۳: ۴۴۶)

خواجهی کرمانی نیز در نکوهش دنیا آن را به ملک مشوش و مار منقش تشبیه کرده است که باید آن را ترک کرد:

علی (ع) در نهج البلاغه سعی در شناخت ماهیت واقعی دنیا و معرفی چهره واقعی آن برای انسان دارد. از دیدگاه او ظاهر دنیا فریبنده و باطن آن کشنده و ویرانگر است و کسی که به آن می گراید فریب خورده است و انسان عاقل از آن دوری می کند. «وَقَالَ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ لَيْنٌ مَسْهًا وَ السَّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا يَهْوِي إِلَيْهَا

خیز و تو هم برگ سفر ساز کن  
دل چه بر این ملک مشوش نهی

چشم عزیمت به وطن باز کن  
پای بر این مار منقش نهی

خواجو از این جهان با اصطلاحاتی چون آب مدور، خاک مشجر،  
قله سرکش، توده آتش، آرقم نه سر و خانه ششدر یاد کرده، به  
باری عنصر تشبیه نامبارکی پیوند آدمی با تعلقات این جهانی را به  
دامن این آب مدور مگیر  
رخش بر این قله سرکش متاز  
همدم آن آرقم نه سر مشو

چالش کشیده، با تلنگری ادبی و زیبا هوشیاران را به تعمق واداشته  
است.

خانه در این خاک مشجر مگیر  
جای در این توده آتش مساز  
ساکن این خانه شش در مشو

خواجو در معرفی ماهیت دنیا آن را حيله گری می داند که دائم رنگ  
عوض می کند و تغییر چهره می دهد، کارش دورنگی است و از آن  
انتظار یکرنگی نباید داشت. از وی انتظار راستی نباید داشت. جهان

زهی دهر بر حيلة پرفسوس  
چو کارش دورنگی بود روزگار  
کند قصه این قصر پیروزه رنگ  
بر این سان که این مهره سندروس  
بدان ای جوانبخت روشن ضمیر  
اگر راستی خواهی از وی خطاست  
جهان گنده پیری است ناپایدار  
یکی زنده و عالمی در عزاش  
سرانجام بیرون برد آشیان  
بمیرد اگر پادشا ور گداست

گنده پیری ناپایدار است که گاهی تو را در آغوش می گیرد و گاه  
کنار می گذارد. در این دنیا به هر جایگاهی که برسیم عاقبت باید  
آن را ترک کنیم.

که گه سندروس است و گه آبنوس  
تو یکرنگی از وی توقع مدار  
گهی قیصر روم و گه شاه زنگ  
روان است بر تخته آبنوس  
که در مهره بازی است گردون پیر  
که ناراست هرگز نگشته است راست  
که گه در کنار است و گه بر کنار  
یکی مرده و کس نجسته رضاش  
از این قصر قیصر وز این خانه خان  
کسی کو نمرود و نمیرد خداست  
[۲۳]

۲-۲- توجه به فناپذیری دنیا

فناپذیری دنیا از جمله صفاتی است که در نهج البلاغه زیاد به آن  
پرداخته شده است. « يَا أَهْلَ الدِّيَارِ الْمُؤَحِّشَةَ وَالْمَحَالَّ الْمُفْضِرَةَ وَ  
الْقُبُورَ الْمُظْلِمَةَ يَا أَهْلَ الثَّرْبَةِ يَا أَهْلَ الْعُرْبَةِ يَا أَهْلَ الْوَحْدَةِ يَا أَهْلَ  
الْوَحْشَةِ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ وَنَحْنُ لَكُمْ تَبِعٌ لَأَحِقُّ أَمَّا الدُّورُ فَقَدْ سَكِنَتْ  
وَأَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نَكَحَتْ وَأَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ هَذَا خَبْرٌ مَا عِنْدَنَا  
فَمَا خَبْرٌ مَا عِنْدَكُمْ ثُمَّ انْفَتَحَتْ إِلَيَّ أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَمَا لَوْ أَدْنَى لَهُمْ فِي  
الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى. ای ساکنان خانه های وحشت  
زا، و محله های خالی و گورهای تاریک، ای خفتگان در خاک، ای  
غریبان، ای تنها شدگان، ای وحشت زدگان، شما پیش از ما رفتید و

چون مرا دید گفت بیشتر آی  
آیت کل من علیها فان  
گوهر نه صدف به دریا ریز  
دلق نه جیب چرخ زنگاری  
عالم خاک را به هیچ بنه  
بیش در چارسوی طبع مپای

ما در بی شما روانیم، و به شما خواهیم رسید. اما خانه هایتان!  
دیگران در آن سکونت گزیدند؛ و اما زنانان! با دیگران ازدواج  
کردند؛ و اما اموال شما! در میان دیگران تقسیم شد! این خبری است  
که ما داریم، حال شما چه خبر دارید؟ (سپس به اصحاب خود رو  
کرد و فرمود: ) بدانید که اگر اجازه سخن گفتن داشتند، شما را خبر  
می دادند که، بهترین توشه، تقوا است. [۲۴] «الدُّنْيَا مُنْتَقِلَةٌ فَانِيَةٌ، ان  
بَقِيَتْ لَكَ لَمْ تَبَقْ لَهَا. دنیا در حال نابودی است که اگر برای تو  
ماندگار باشد تو برای آن ماندگار نیستی «لِدُّوْا لِلْمَوْتِ وَاجْتَمَعُوا  
لِلْفَنَاءِ وَابْنُوا لِلْخَرَابِ بَزَائِدٍ بَرَاءِ الْمُرْدِ وَفَرَاهِمِ كَنِيْدٍ بَرَاءِ نَابُوْدٍ  
گشتن و بسازید برای ویران شدن خواجو نیز دنیا را فناپذیر می دانند.

وز شبستان ششدری بدر آی  
بر سه فرزند و چار مادر خوان  
میوه هفت خوان به صحرا ریز  
خرقه گردان اگر سری داری  
و آتش و آب را به باد بده  
خیز و زین چار طاق بیرون آی

خواجو به انسان‌ها هشدار می‌دهد که چنانچه به شوکت و مقامی رسیدند، مغرور نشوند زیرا که ساز و سوز دنیا با هم است:

چو دانی که دوران ندارد ثبات  
بود رسم این شاهد دلفروز  
کشیشی در این دیر گردنده نیست  
مکن خودپرستی خدا را پرست

یک امروز و فردا است دور بقات  
که گاهی بود ساز و گاهیش سوز  
که دارنده دیر را بنده نیست  
که هر کو خدا را پرستید رست

چو دنیا ندارد وفا با کسی  
مجوی هیچ که دنیا طفیل همت اوست  
جهان مهره دزد است و العمر خائن  
چو جان مست شد تن چه صاحی چه سکران  
چو ارواح گشتند با هم مقارن  
بباید گذشت از فلک تا از آن پس

فتد مهر او هر زمان با خسی  
که پیش همت او هست ملک عالم هیچ  
فلک شیشه باز است و الدهر خالب  
چو تن خاک شد دل چه فاسق چه تائب  
وجود هیولی چه باعد چه قارب  
رسی در جناب جهان مواهب

## ۲-۳- ناپایداری دنیا

علی (ع) به ناپایداری دنیا اشاره می‌کند: «إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ عَنَاءٍ وَ فَنَاءٍ وَ غَيْرٍ وَ عَيْرٍ، وَ مَحَلُّ فِتْنَةٍ وَ مِحْنَةٍ. هَمَانَا دُنْيَا سَرَايَ الْغُرَفَتَارِي، نَآبَآدِيَارِي چيست در این ره که نه بادش برد؟»

و دگرگون شدن و پند گرفتن است و محل فتنه و محنت است. «علی بن ابی‌طالب (ع)، (ع)، ۱۳۸۵: ج ۱: ۴۱۰). خواجو نیز این دنیا را ناپایدار می‌داند.

باد بود هرچه نه خاکش خورد

خطاب به کسانی که با به قدرت رسیدن در این دنیا کینه می‌ورزند ناپایداری دنیا را یادآوری می‌کند. خطاب به آنها می‌گوید: افراد

زیادی مانند تو در طلب ملک دنیا بودند ولی عاقبت قدرت و پادشاهی این دنیا را رها کردند و رفتند.

تیز مران کاین بنماند چنین  
کز طلب ملک نیاسوده‌اند  
هرچه بکشتند بهشتند و رفت

چند نهی بر فرس کینه زین  
چون تو در این ملک بسی بوده‌اند  
عاقبت الامر گذشتند و رفت

مروحه پیش آر که پر شد مگس  
تا تو رخ خویش درو بنگری  
زنگ تعدی بری از وی بدر  
و آینه را در نظر خویش دار  
کشف کنی حال خود از ینگ خویش

راه مخوفست مجنبان جرس  
ملک شد آینه اسکندری  
روی تو زیبا ننماید مگر  
نیک و بد خویش همه در پیش دار  
تا متصور شودت رنگ خویش

که در مهر کین است و در کینه مهر  
یکی را به سر برنهد تاج زر  
یکی را کند در جهان نیک‌بخت  
یکی را ز گاه اندر آرد به چاه  
یکی را ز ایوان برآرد به جور  
که ناپایدار است و نامهربان  
جهان را یکی پیرزن گفته‌اند  
گهی بهره شهادت دهد گه شرنگ  
به هر حال از او کرد کوتاه دست

چنین است آیین گردان سپهر  
یکی را به دستان برآرد ز سر  
یکی را به خاک اندر آرد ز تخت  
یکی را ز ماهی برآرد به ماه  
یکی را به کیوان برآرد بغور  
منه تا توانی دل اندر جهان  
به دانش کسانی که در سفته‌اند  
که خود را برآرد به هفتاد رنگ  
خوشا آنکه دل در وفایش نیست

بگذر از بال و پر درین گلزار  
گر فریدون شهی به رایت و رای  
چرخ از جام دور مست کند  
آن حریفان که پیر ده بودند  
چون اقامت نمی توانستند  
هر کفی خاک فرق سرداریست  
چشمه خضر از این سراب مجوی  
که گر از این پور زال درگذری

طیران کن چو جعفر طیار  
ور تهمتتی به رخس که فرسای  
روزگارت چو خاک پست کند  
و آن جوانان که میر ده بودند  
همه رفتند و ره ندانستند  
هر نمی آب اشک خونباریست  
گنج قارون از این خراب مجوی  
جان کی از این پیر زال دهر بری؟

بده ساقی آن عین آب حیات

که دوران گیتی ندارد ثبات  
[۲۵]

۲-۴- اقسام مردم و دنیا

علی (ع) دنیا را محل گذر می‌داند و مردم را نسبت به دنیا به دو دسته تقسیم می‌کند کسی که دل به دنیا می‌بندد و خود را گرفتار می‌کند و کسی که خود را از تعلق به دنیا آزاد می‌کند. «و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ [الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ لَا دَارٌ مَقَرٌّ وَ النَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ رَجُلٌ بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا وَ رَجُلٌ آتَبَعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا. درود خدا بر او ، فرمود:

بسا پادشاهان که هر جای گنج  
نه ایشان از آن گنج بردند بهر

دنیا گذرگاه عبور است ، نه جای ماندن ؛ و مردم در آن دو دسته اند : یکی آن که خود را فروخت و به تباهی کشاند، و دیگری آن که خود را خرید و آزاد کرد.» [۲۶]  
از دیدگاه خواجو نیز دنیا محل گذر است و حتی پادشاهان نیز عاقبت باید دنیا را ترک کنند.

نهادند و رفتند با درد و رنج  
نه بی رنج یابند انبای دهر

یک امروز با یکدگر می خوریم  
که آنها که بزم طرب ساختند  
از این دامگه دیر تاری مفاک  
بر این تخت پیروزه پیروز کیست؟  
دریغا جوانی که بر باد شد  
که این چرخ زن چرخه آبنوس  
کسی کو زدی کوس بر پشت پیل

چو فرصت نباشد دگر کی خوریم  
به بزم طرب هم نپرداختند  
برفتند و بردند حسرت به خاک  
در این طاق شش روزه بهروز کیست  
خنک آنکه از عالم آزاد شد  
بسی یاد دارد چو گودرز و طوس  
زدندش به ناکام کوس رحیل  
[۲۷]

خواجو نیز با تشبیه دنیا به افعی، ازدهای مردمخوار، انسانها را به دو دسته تقسیم می‌کند. یک دسته کسانی هستند که چشم بر مال دنیا نمی‌دوزند و مانند سرو دارای صفت آزادگی هستند و گروه دوم

گرت به مهره فریید زمانه چون افعی  
ترا چو سرو بازادگی برآید نام  
خیال گنج ز راحت چنان برون بردست  
از آن شمار زرت کس نمی‌تواند کرد  
چه سود بر سر نرگس کلاه زر جقه

کسانی که گرفتار خیال گنج دنیا هستند و دنیا آنها را از راه حق دور می‌کند.

بدین فسون مشو ایمن ز مهره بازی مار  
چو نرگس ار ننهی چشم بر زر و دینار  
که نیستت خیر از ازدهای مردمخوار  
که در شمار نیاری حساب روز شمار  
که هست روز و شب از بهر شش درم بیمار

در نتیجه راه رسیدن به معرفت و زیارت کعبه دل گذشتن از امور دنیایی است.

در ره دل گم شد و خود را نیافت  
پیک روان را قدم سرمدی است

شاعر عقیده دارد انسانی که دست از مظاهر دنیایی نشوید، به گمراهی خواهد افتاد و هرگز نور رهایی در وجود او نمی‌تابد .  
هر که رخ از جان و جهان برتافت  
کعبه دل در حرم بی خودی است

۲-۵- توجه به آخرت

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَّجَازٌ، وَ الْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ، فَخُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمَقَرِّكُمْ، وَ لَا تَهْتِكُوا أَسْرَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ، وَ أَخْرَجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أُبْدَانُكُمْ، فَبَيْهَا اخْتَبِرْتُمْ، وَ لَبِئْسَ مَا خَلَقْتُمْ، إِنْ أَلَمَرَّ إِذَا هَلَكَ قَالَ النَّاسُ: مَا تَرَكَ؟ وَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: مَا قَدَّمَ؟ لِلَّهِ آبَاؤُكُمْ، فَاقْدُمُوا بَعْضًا يَكُنْ لَكُمْ، وَ لَا تُخْلَفُوا كُلًّا فَيَكُونَ عَلَيْكُمْ. اى مردم! دنیا سرای گذرا! و آخرت خانه جاویدان است، پس از گذرگاه خویش برای سرمنزل جاودانه توشه بگیرید، و پرده‌های خود را در نزد کسی که بر اسرار شما آگاه است پاره نکنید، پیش از آنکه بدن‌های شما از دنیا خارج گردد، دل‌هایتان را خارج کنید، شما را در دنیا آزموده‌اند، و برای غیر دنیا الا تا زمین آسمان راست مرکز

آفریده‌اند. کسی بمیرد، مردم می‌گویند: (چه باقی گذاشت؟)، اما فرشتگان می‌گویند: (چه پیش فرستاد؟) خدا پدرانان را بیامرزد، مقداری از ثروت خود را جلوتر بفرستید تا در نزد خدا باقی ماند، و همه را برای وارثان مگذارید که پاسخگویی آن بر شما واجب است. «وَ إِنْ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لِحَسَابٍ وَ غَدًا حَسَابٌ وَ لَا عَمَلٍ.» «الْأَمْرُ قَرِيبٌ وَ الْإِصْطِحَابُ قَلِيلٌ. آخرت نزدیک، و زمان ماندن در دنیا اندک است.» «الدنيا... مسجد احباء الله.»  
خواجو نیز با توجه به آخرت این دنیای دون را مزرعه آخرت می‌داند و هشدار می‌دهد که از این مزرعه برای ذخیره توشه آخرت استفاده کنند.

چو دینی دون کآخرت راست مزرع

۲-۶- دنیا محل رنج و اندوه

«وَ قَالَ [عَلِيهِ السَّلَامُ] إِنَّمَا الْمَرْءُ فِي الدُّنْيَا غَرَضٌ تَنْتَضِلُ فِيهِ الْمَنَائِي وَ نَهْبٌ تَبَادِرُهُ الْمَصَائِبُ وَ مَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقٌ وَ فِي كُلِّ أَكْلَةٍ غَضَصٌ وَ لَا نَيْلَ الْعَبْدِ نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ الْآخِرَى وَ لَا يَسْتَقْبِلُ يَوْمًا مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا بِفِرَاقِ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ فَخُنَّ أَعْوَانُ الْمُتَمَوِّنِ وَ أَنْفُسُنَا نَصَبُ الْخُتُوفِ فَمِنْ أَيْنَ نَرْجُو الْبَقَاءَ وَ هَذَا اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ لَمْ يَرْفَعَا مِنْ شَيْءٍ شَرَفًا إِلَّا أَسْرَعَا الْكُرَّةَ فِي هَدْمِ مَا بَنِيَا وَ تَفْرِيقِ مَا جَمَعَا. و درود خدا بر او، فرمود : همانا انسان در دنیا تخته نشان تیرهای مرگ، و ثروتی است دستخوش تاراج مصیبت‌ها: با هر جرعه نوشیدنی، گلو گرفتنی، و در هر لقمه‌ای، گلو گیر شدنی است و بنده نعمتی به دست نیاورد جز آن که نعمتی از دست بدهد، و روزی به عمرش افزوده نمی‌گردد جز با کم شدن روزی دیگر! پس ما یاران مرگیم، و جان‌های ما

هدف نابودی‌ها، پس چگونه به ماندن جاودانه امیدوار باشیم؟ در حالی که گذشت شب و روز بنایی را بالا نبرده جز آن که آن را ویران کرده و به اطراف پراکند!»  
قال علی (علیه السلام): «ما اصف لكم من دار اولها عنا و آخرها فناء في حلالها حساب و في حرامها عقاب من استغنى فيها فتن و من افتقر فيها حزن من ساعاها فاته و من واعاها اتته قد خلط حلالها بحرامها و حلوها بمرها من ابصر بها بصرته و من ابصر اليها اغتمته»  
علی (علیه السلام) می‌فرماید: چگونه توصیف کنم دنیا را که اول آن رنج و آخر آن نیستی است از راه حلال مالی را بدست بیاورد حساب است و اگر از راه حرام باشد عقابی است خلاصه سوال و عذاب است اینطور نیست که هیچ حساب و کتابی نباشد. خواجو نیز دنیا را محل رنج می‌داند:

زور مکن تا نشوی زیر پای  
دهره این دهر ستمگر خوری؟  
دل بگسل زین خزف مهره ساز  
در جگر خاره کند خار خار  
زرد کند رویت و گویی زر است  
یا نشود از قدح دور مست  
ناله فراخ است درین تنگنای  
خار نماید چو نکو بنگری  
هست پر از خون دل دوستان  
فتنه این فندق عنابی است  
رنگ خور از عکس رخ زرد ماست  
از دل خواجو می‌گلگون خورد  
وین ستم و جور فلک از چه خاست؟  
سور جهان نزد خرد ماتمست  
شکر که رزق از دگری می‌رسد  
هست امیدم به خداوند و بس

بگذر از این دایره دیرپای  
چند در این دستگه سرسری  
مهر مجوی از فلک مهره باز  
خور که بود خیری این سبزه زار  
تیغ خوری از وی و گوی خور است  
کیست که چرخش نکند زبردست؟  
قحط نباتست درین شوره جای  
سرخ گل گلشن نیلوفری  
فندق عنابی این بوستان  
هر که در این پرده سیمایی است  
دردی اشک شفق از درد ماست  
مهر که از دست فلک خون خورد  
با دل من کینه مهر از چه خاست؟  
مهر فلک کین و نشاطش غم است  
هر نفسم زو ضرری می‌رسد  
گرچه ندارم به جوی دسترس

هیچ رویی نیست کز چرخ سیه رو زرد نیست  
در جهان مردی نمی بینم که از دردی جداست

کار هیچ آزاده بی زین آسیا بر گرد نیست  
یک طربناکست بر گردون و آنهم مرد نیست

ز روزگار نه بس بود جور و عصه مرا

که چشم شوخ تو هم خوی روزگار گرفت

۲-۷- ارزش دنیا

علی (ع) در توصیف بی ارزش بودن دنیا آن را به استخوان خوک و عطسه ماده بز تشبیه می کند. «وَقَالَ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] وَاللَّهِ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْبِي مِنْ عِرَاقِي خَنْزِيرٍ فِي يَدٍ مَجْدُومٍ. و درود خدا بر او، فرمود: به خدا سوگند! این دنیای شما که به انواع حرام آلوده است، در دیده من از استخوان خوکی که در دست بیماری جدایی

باشد، پست تر است!». «وَلَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنَ مِنْ عَقْطِهِ عَنزٍ. و می دیدید که دنیای شما در نزد من از عطسه ماده بزی هم کم ارج تر است.» [۲۸]  
خواجو نیز دنیا را بی ارزش می داند و آن را «دون دون پرور»، «گلخن»، «اژدها»، «مار نه سر» و ... می نامد.

شنیدم ز شوریده ای می پرست  
که هر کس که در دور گردون بود  
که دون است گردون و دون پرور است  
که یابد از این قرص زرین سه نان  
بشو چون خضر دست از آب حیات

به خمخانه ای کوزه می به دست  
زند بر فلک خیمه گر دون بود  
از او شادتر هر که نادان تر است  
بر این سفره بیرون ز دونان دو نان  
چو عیسی تبرا کن از کاینات

کم این گلخن مسدس گیر

راه آن گلشن مطوس گیر

گرت به مهره فریبد زمانه چون افعی  
ترا چو سرو بازادگی برآید نام  
خیال گنج ز راحت چنان برون بردست

بدین فسون مشو ایمن ز مهره بازی مار  
چو نرگس ار ننهی چشم بر زر و دینار  
که نیستت خبر از اژدهای مردمخوار  
[۲۹]

۲-۹- برعکس بودن کار دنیا:

«إِنَّ الدُّنْيَا مَكْرُوسَةٌ مَكْرُوسَةٌ، لَذَاتُهَا تَنْغِيصُ، وَ مَوَاهِبُهَا تَغْضِيصُ، وَ عَيْشُهَا عَنَاءٌ، وَ بَقَاؤُهَا فَنَاءٌ، تَجْمَعُ بَطَالِبُهَا، وَ تُرْدِي رَاكِبَهَا، وَ تَخُونُ الْوَائِقَ بِهَا، وَ تَزْعَجُ الْمُطْمَئِنِّ إِلَيْهَا، وَ إِنْ جَمَعَهَا إِلَى انْصِدَاعٍ، وَ وَصَلَهَا إِلَى انْقِطَاعٍ. همانا دنیا وارونه و واژگونه است؛ خوشبختیهایش، تیرگی می آورد و بخششهایش اندوه زاست. زندگی

در آن رنج است و بقایش، فنا. با جوینده خود، چموشی می کند و سوار خود را به هلاکت می افکند، به کسی که بر آن اعتماد کند، خیانت می ورزد و کسی را که در آن جا خوش کند، از خود دور می کند، جمعیت آن به پراکندگی می انجامد و پیوند آن به جدایی.» (غرر الحکم: ۳۶۶۱) خواجو نیز دنیا را اینگونه توصیف می کند.

بود رسم این چرخ بدمهر پیر  
خمار است و مستی و تختست و دار  
گرت جام نوشین دهد دور نیست  
گهی شیر نر در کمند آردت  
نیایی گلی بی دوصد برگ خار

که گه چون کمان است و گاهی چو تیر  
نشاط است و اندوه و گنج ست و مار  
ولی نوش بی نیش زنیور نیست  
گهی همچو آهو به بند آردت  
نیاری به کف مهره بی زهر مار

۲-۱۲- خودشناسی و خودسازی

در آموزه های دینی ما خودشناسی مقدمه خداشناسی است. از دیدگاه علمای علم کلام و مبانی عرفان و تصوف اسلامی، انسان، عالم صغیر در بردارنده همه رمز و راز هستی و جهان کبیر، مظهر و مجلای ذات حق، خلیفه الله فی الأرض و گنج امانت الهی است. از همه مهمتر اینکه خداوند می فرماید هنگامی که آدمی را

آفریدم، از روح خودم در آن دمیدم، پس شما به سویس سجده کنید.» (۶/۱۵)

علی بن ابی طالب (ع) در نهج البلاغه به اهمیت شناخت خود تا کید می کند. وی کسی را عالم می داند که قدر و منزلت خویش را بداند و نشانه جهل انسان را این می داند که قدر و منزلت خود را

قَدْرَهُ» «آن کسی که قدر خود را نشناسد هلاک می شود» بنابراین شناخت و حفظ کرامت انسانی از برجسته ترین ضروریات برای انسان است.

خواجو هم نوع آدم را به شناخت ارزش خود فرامی خواند و مقامش را گوشزد می کند:

که هستند اسیر تو دیو و پری  
تو شاهی و مه تا به ماهی تو راست  
نکردی تأمل که خود کیستی  
چو گنجی دم از ازدهایی مزین  
به جز ملک هستی مقامی طلب

نداند «الْعَالَمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ وَ كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ» وی انسان را به کرامت نفس توصیه می کند

«وَ أَكْرَمُ نَفْسِكَ عَنِ كُلِّ دَيْئَةٍ وَ إِنْ سَأَقْتِكَ إِلَى الرَّغَائِبِ فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْصًا» [۳۰] و معتقد است کسی که قدر و منزلت خود را نداند قطعاً نابود خواهد شد «هَلَكَ أَمْرُهُ لَمْ يَعْرِفْ»

چو جم نقش بر خوان ز انگشتی  
تو ماهی و اورنگ شاهی تو راست  
ولیکن در این خانه تا زیستی  
چو شاهی در بی نوایی مزین  
برون از دو عالم جهانی طلب

شاعر مقالات سوم روضه الانوار را به فضیلت انسان بر سایر موجودات اختصاص داده است:

ای به خرد ناظر نه بارگاه  
شمع سراپرده شاهی تویی  
هر خلفی را که خلافت دهند  
گر بزنی کوس خلافت رواست  
معین با تو گفتم این معانی  
حجاب توست در راه تو هستی  
اساس شهر بند نفس برکن

وی به نظر مشرف شش کارگاه...  
گوهر دریای الهی تویی...  
حکم بر اقلیم لطافت دهند  
ز آنکه در این ملک خلافت تو راست...  
چو قدر خود نمی دانی، تو دانی  
چو خواجو ترک هستی گیر و رستی  
ستون چار طاق طبع بکن

پس از خودشناسی، نوبت خودسازی است که خواجوی کرمانی سراینده مثنوی های نغز به آن اهتمام جدی داشته است:  
چه نیکو گفت آن استاد نقاش  
سپهر سیمگون کآینه سیماست  
اگر در دیده نقشت خوب ناید

که خود، نقاش نقش خویشتن باش  
در او نیک و بدت چون روز پیداست  
رخ از آینه تابدن نشاید

حقیقت بهره مند شوی باید این سراب را ترک کنی. با دل بستن به این دنیا نمی توان به مقصود رسید.

که دایم به آماس و دق مبتلاست  
ز خندهش مشو شاد کان از غم است  
که چون تیر چرخ از قمر بگذری  
از این پیر مفلوک یعنی فلک  
فلک چیست همچون تو مفلوک راه  
کی از سرچشمه مهر نوشی شراب  
از این هفت پیکر فروشوی دست  
که ناموس جبریل نشنیده ای  
چه آگه ز ماهیت ماهی است؟  
شود شاه گردون تو را مشتری  
تذروی از این گلشن نه چمن

ارزش انسان فراتر از این دنیا است و انسان باید قدر و ارزش خود را بداند. این دنیا سرایی بیش نیست و اگر می خواهی از سرچشمه

از آن ماه نو زار و زرد و دوتااست  
دل جام پر خون ز خون جم است  
چو هرمز کمان را مشو مشتری  
مترس ای به قربت فزون از ملک  
ملک کیست همچون تو مملوک شاه  
چو عیسی اگر نگذری زین سراب  
چو بهرام ارت خاطر گور هست  
تو چون سدره را منتهی دیده ای  
ز یونس هر آنکش نه آگاهی است  
چو خواجو گر از خواجگی بگذری  
بدین هفت گل مهره نتوان زدن

ای دل پرتاب جهان تاب من  
دم بگشا تا به کی این بستگی  
جای تو بر صدر نشان می دهند  
طاق بلند است و تو کوتاه دست  
دیده از آن روی بود پیش بین  
سر مکش از خار چو گل می بری  
غرقة این آب معلق مشو  
جهد بکن بو که به منزل رسی  
بی روش آن کو به سفر بازماند  
چون تو وجودی ز عدم برنخاست

خاک توام گر نبری آب من  
گرم درآ تا به کی آهستگی  
و اهل درون قلبت از آن می نهند  
سینه میفراز به بالای پست  
کو نتواند که شود خویش بین  
عیش مکن تلخ چو مل می خوری  
ساکن این خاک مطبق مشو  
ور نشوی غرقه به ساحل رسی  
کوردل آنکو به نظر بازماند  
شاد بننشست و به غم برنخاست

از همه اجناس شبستان تو  
فرش مطبق طبقی بیش نیست  
مرکز خاکی بر ارباب دل  
هرکه به همت ز فلک بگذرد  
کی به جهان میل کند جان پاک  
آن که در این ره به نشان آمده است  
و آن دل ویران که بود گنج دار  
ای که شدی غره بدین تیره غار  
گر متصور شودت بحر و بر  
بی رخ یوسف بر اهل تمیز

وز همه اوراق گلستان تو  
چرخ معلق ورقی بیش نیست  
بر سر آب است و یکی گوی گل  
خرمن مه را به جوی نشمرد  
خاک نیرزد که دهد دل به خاک  
بر دو جهان دست فشان آمده است  
کنج خرابی طلبد گنج وار  
همچو تو گنجی چه شود صید مار  
طفل رهی گر بگشایی نظر  
مملکت مصر نباشد عزیز

نوشته اند مقیمان قبه زرنگار  
که ای نمونه نقش نگارخانه کن  
تویی یگانه شش منظر و سه روح و دو کون

بلاژورد برین نه کتابه زرکار  
مکن صحیفه دل را سواد نقش و نگار  
مشو فسانه این هفت گوی و نه مضمار  
[۳۱]

۲-۱۳- رسیدگی به اعمال خود

محاسبه به معنای حسابرسی و بازنگری نسبت به اعمال و رفتار، از مهم ترین اصول اخلاقی است. انسان تا زمانی که زنده است باید به حساب اعمال خود رسیدگی کند؛ زیرا بعد از مرگ امکان بازگشت و جبران مافات وجود ندارد. معنی محاسبه این است که «انسان قبل از هر چیز از نفس خود بخواهد واجبات را که به منزله سرمایه او هستند انجام دهد، پس اگر آنها را به وجهی شایسته انجام داد خدا را شکر گزارد و خویش را به ادامه کار تشویق کند و اگر واجبی را به طور کلی ترک کرد خود را مکلف، به قضای آن نماید؛ و اگر واجبات را به صورت ناقص انجام داد خود را وادارد به وسیله نوافل نقص آن را جبران نماید.» هنگام محاسبه اعمال باید از وادی خودخواهی بیرون آمد و به رفع عیوب خود پرداخت بنابراین سرمایه گرانهای عمر را بیهوده صرف کردن، موجب خسران است، چون نفس امّاره همیشه در پی فریب انسان است؛ مگر اینکه عنایت خداوندی شامل حال انسان گردد.

هر انسانی باید در طول روز، حسابرسی اعمال خود را بر عهده بگیرد و همانگونه که حساب مال و اموال خود را نگه می دارد از نفس خود حساب بکشد. امام علی (ع) در نهج البلاغه، به این نکته تأکید می ورزد که: «عِبَادَ اللَّهِ، زِنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوزَنُوا، وَحَاسِبُواهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا، وَتَنْفَسُوا قَبْلَ ضَبْحِ الْخَنَازِقِ، وَأَنْقَادُوا قَبْلَ غَنَفِ السَّيَاقِ وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُعَنْ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَعَظٌ وَرَاجِرٌ، لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا زَاجِرٌ وَلَا وَعَظٌ.» بندگان خدا! خود را بسنجید قبل از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، پیش از آن که حسابتان را برسند حساب خود را برسید و پیش از آن که راه گلو گرفته شود نفس راحت بکشید و پیش از آن که با زور شما را به اطاعت وادارند فرمانبردار باشید. بدانید همانا آن کس که خود را یاری نکند و پند دهنده و هشدار دهنده خویش نباشد، دیگری پند دهنده و هشدار دهنده او نخواهد بود. ایشان در فرازی دیگر می فرماید: «مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رِيحٌ، وَمَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرَ.» کسی که از خود حساب کشد، سود می برد و آن که از خود غفلت کند زیان می بیند.

چون به ازل قالبیت انگیختند  
صیرفی نقد دل خویش باش  
باز گشا چشم و نظر بسته دار

قلب تو بر قالب غم ریختند  
مایه درمان دل ریش باش  
کیسه پیرداز و کمر بسته دار

و آب روانت به دل آورده اند  
وز گل و خاشاک جهان پاک شو  
جامه این ره نه به بالای توست  
با تو چه دستان کند این پیرزال

مروحه پیش آر که پر شد مگس  
تا تو رخ خویش درو بنگری  
زنگ تعدی بری از وی بدر  
و آینه را در نظر خویش دار  
کشف کنی حال خود از ینگ خویش

خاک تو از بهر گل آورده اند  
تا نرود آب رخت خاک شو  
راه تو دور است و تو را پای سست  
باش کز آمد شد خیل خیال

راه مخوفست مجنبان جرس  
ملک شد آینه اسکندری  
روی تو زیبا نماید مگر  
نیک و بد خویش همه در پیش دار  
تا متصور شودت رنگ خویش

همچنان در قلبش در حرکت خواهند بود اندوهی پیوسته و غمی حزن آفرین تا آنجا که نفسش پایان گیرد به گوشه‌ای افتاده رگ‌های حیاتش قطع گردد نابودیش در پیشگاه خداوند بی اهمیت و افکندش به قبر بر دوستانش آسان باشد. انسان مؤمن به دنیا با چشم عبرت می‌نگرد از لذائذ آن به مقدار ضرورت بهره می‌گیرد و آهنگ دلربای آن را با گوش بغض و دشمنی می‌شنود. هرگاه گفته شود فلانی توانگر شد می‌گوید: بی خیر و بی نوا گردید اگر از فکر بقاء خوشحال شود. از اندیشه فنا محزون می‌گردد این حال دنیای آنان است. و هنوز روزی که در آن متحیر و سرگردان خواهند بود فرا نرسیده است. «[۳۲]

دنیا سرای هوا و هوس است و هرکس دل‌بسته دنیا شود اسیر هوا و هوس خواهد شد. خواجه در آثار خود، مکرر از دل‌ن بستن به دنیا نهی می‌کند. انسان را به ترک دنیا سفارش می‌کند چرا که این دنیا، ناپایدار، بی ارزش، فانی، سرای هوا و هوس، فریبکار، شعبده باز، سرکش، توسن، پر از رنج و اندوه و ... است و ارزش دل‌بستن ندارد. مشغول شدن به دنیا سبب می‌شود انسان با غرق شدن در هوا و هوس از رسیدن به جایگاه اصلی خویش باز ماند. بنابراین خواجه مکرر مخاطب خود را به ترک دنیا دعوت می‌کند.

ساغر این ترک ختایی منوش  
خانه درین خاک مشجر مگیر  
جای درین توده آتش مساز  
دانه در این مزرعه خاکی مریز  
ساکن این خانه ششدر مشو  
ششدر این دار به بازو فکن  
هوش بدین غول خروشان مده  
گوهر کان را صدف گل مکن  
همنفس نفس مهوس مگرد  
پی سپر وهم سبک پر مباح  
عربده با دهر معربد مساز  
پای بر این سرکش بی پاک زن  
گرد بر این آبی شفاف ریز

۲-۱۴- ترک دنیا و هوا و هوس

« یا ایها الناس، متاع الدنيا حطام موبیء. فتجنبوا مرعاہ قلعتها اخطی من طمانيتها. و بلغتہ ازکی من ثروتها حکم علی مکرر منها بالفاقره و اعین من غنی عنها بالراحه من راقه زبرجها. اعقت ناظریه کمها، و من استشعر الشغف بها ملات ضمیرہ اشجانا، لهن رقص علی سوبدء قلبه. هم یشغله، و غم یحزنه، کذلک حتی یوخذ بکظمه فیلقی بالقضاء، منقطعاً ابهره، هینا علی الله فناؤه، و علی الاخوان القناؤه و انما ینظر المؤمن الی الدنیا بعین الاعتبار و یقتات منها بطن الاضطرار، و یسمع فیها باذن المقت و الابغاض، ان قیل اثری قیل اعدی و ان فرح له بالبقاء، حزن له بالفناء هذا و لم یاتهم یوم فیه یلسون/ ای مردم کالای دنیا همچون گیاهان خشکیده و باخیزی است. از چنین چراگاهی دوری گزینید دل‌کندن از آن لذت بخش تر است تا دل‌بستن و اعتماد بر آن. و استفاده از آن به مقدار لازم بهتر است از جمع و انباشتن آن. آن کس که فراوان از آن گرد آورد محکوم به فقر و نیازمندی گردد و هر کس از آن بی‌نیازی گزید به آسایش و راحتیش کمک شده است. کسی که زیور و زینتهای دنیا به چشمش شگفت‌انگیز آید. نابینائی قلب بدنبال خواهد داشت. و آن کس که عشق آن به دل گرفت درونش پر از غم و اندوه شد و این اندوه‌ها

خرقه آن پیر هوایی مپوش  
دامن این آب مدور مگیر  
رخش بر این قله سرکش متاز  
خاک درین مرتع خاکی مبین  
همدم آن ارقم نه سر مشو  
نه سر آن مار به خنجر بزن  
چشم برین چشمه جوشان منه  
هاتف جان را هدف دل مکن  
شیفته طبع مهندس مگرد  
دستخوش فکر سبکسر مباح  
شعبده با چرخ مشعبد مبارز  
دست بر این دامن پر خاک زن  
خاک بر این آتش کشف ریز

خیز و قدم بر سر آفاق نه

تخت برین طارم شش طاق نه

بر سر این پنج ره چار ده  
مرد ره آن است که اینجا رهی است  
چون تو به رفعت فلکی دیگری  
دست درین توسن سرکش مزین  
فتنه این مرغ سبک پر مشو  
چشم بهی زین ده ویران مدار  
غره بدین مهره نباید شدن  
دانه از این دام نباید کشید  
کار خرد ضربت این ساز نیست  
گردش گردون که نیم شاد از او  
دنبی دون دنی خاکسار  
شادی آنکس که غم او نخورد  
چند درین مزبله گیری قرار  
بوم جعل منزل طاووس نیست  
حیف بود رخت تو وین رختگاه  
بار تو در بارگهی دیگر است  
از تو غریبست که چون مرغ کور  
خار چه خواهی گل خیری بجوی

ترک کله گیر که گویند زه  
زانکه در این ملک گدایی شهی است  
سر چه به آفاق فرود آوری؟  
چرخ برین خرمن آتش مزین  
وایمن از این دیو سبک سر مشو  
کآبی این خاک نیاید به کار  
در دهن مار نشاید شدن  
باده از این جام نشاید چشید  
صید ملخ شیوه شهباز نیست  
بنده آنم که شد آزاد از او  
هست بتی عشوه گر نابکار  
دم نزد از او و دم او نخورد  
خیز و از این مرحله بر بند بار  
دلخ دغل خلعت کاووس نیست  
تنگ بود تخت تو وین تختگاه  
کار تو بر کارگهی دیگر است  
ساخته ای بر لب این آب شور  
امر به جای آر و امیری بجوی

۲-۱۶- عبرت گرفتن

« و تمسک بحبل القرآن و استنصحه ، و احل حلاله ، و حرم حرامه ، و صدق بما سلف من الحق ، و اعتبر بما مضی من الدنيا لما بقی منها ، فان بعضها یشبه بعضا ، و آخرها لاحق باولها و کلها حائل مفارق / به ریسمان قرآن چنگ زن و از آن اندرز بخواه حلالش را حلال بشمر و حرامش را حرام. آنچه از حقایق زندگی پیشینیان در قرآن آمده است تصدیق کن از [ حوادث ] گذشته دنیا برای باقیمانده آن عبرت گیر. چرا که بعضی از آن شبیه بعضی دیگر است و پایانش

رو به دنیا میار کز دنیا  
بگذر از ملک بلخ و نیشابور  
سر و سامان آل سامان بین  
چند خواهی حدیث کرمان راند؟  
خاک هرکس که شاه کرمان گشت  
ملکت مصر هر عزیز که یافت  
و آنکه او دیده بر جهان بگماشت

به نخستین آن ملحق می گردد.» مَا أَكْثَرَ الْعِبْرَ وَأَقَلَّ الْإِغْتِبَارَ. عبرت  
ها چقدر فراوانند و عبرت پذیران چه اندک» [۳۳]  
یکی از مواردی که خواجو برای ترک دنیا به مخاطبان خود گوشزد  
می کند عبرت گرفتن از پادشاهی ها و قدرت های افسانه ای گذشته  
است. و مخاطبان را یادآور می شود که به پادشاهی دنیا مغرور نشوند  
زیرا عاقبت هر قدرتی در این دنیا شکسته خواهد شد. در آیات زیر  
پادشاهی آل سامان، ملوک گذشته ایران، اردشیر، پادشاهی مصر را  
برای عبرت گرفتن گوشزد می کند.

منکسر گردی ار شوی کسری  
که از آن شادمان نشد شاپور  
تاج و تخت و ملوک ایران بین  
زانکه کرمان به اردشیر نماند  
عاقبت بارگاه کرمان گشت  
به عزیزان بهشت و روی بتافت  
بشد از دیده و جهان بگذاشت  
[۳۴]

نتیجه گیری

چهره منفور دنیا در عرفان اسلامی، اگرچه شباهت تام با نگرش  
قرآن، کتاب آسمانی مسلمانان، ندارد، نگاهی غیر اسلامی و صرفاً  
برگرفته از مکاتب عرفانی دیگر نیست؛ بلکه آبشخور حقیقی آن را  
باید در تولیدات فرهنگی - ادبی اسلامی جستجو کرد.

نهج البلاغه، اثر جلیل القدر امام علی (ع)، اولین اثر اسلامی است که  
صراحتاً دستور مبارزه و مقابله با دنیا را صادر می کند. علی (ع)، به  
مانند آن چه شیوه ستیز با دنیا در متون عرفانی نامیده می شود، تلاش  
وافری جهت افشای فریبندگی مزورانه دنیا و ناخوشایندی دل بستگی  
بدان، انجام می دهد. در این کتاب، علی (ع)، آرزومند مبارزه با دنیا

8. Ain al-Qadah, Abdullah bin Muhammad (1386). Preliminaries, with introduction and correction by Afif Asiran, Tehran: Manochehri. p. 192
9. Qashiri, Abu al-Qasim, (1345). The treatise of Qashiriyah, translated by Abu Ali Hasan bin Ahmed Osmani, corrected by Badi al-Zaman Forozanfar, Tehran: Scientific and Cultural. p. 245
10. Pigot, Juliet (1373). Farhang Asatir of Japan, translated by Bajlan Farrokhi, Tehran, Asatir. p.98
11. Hamilton, Edith (1379). Myths of Greece and Rome, translated by Hassan Qaim Maggi, Tehran: Shahr Kitab, Hermes. p. 39
12. Ismailpour, Abolqasem (1375). Creation myth in Mani religion, first edition, Tehran: Fekr Rooz, p. 25
13. Iraqi, Ebrahim bin Bozorgmehr (1386). Divan, introduction and proofreading: Parvin Ghaemi, Tehran: Peyman, p. 381
14. Ohadi Maraghei, Rukn al-Din (1387). The generalities of Ohadi Maraghei, (Divan, Logic of Lovers, Jam Jam), with the effort and introduction of Ali Moradi Maraghei, Tehran: Ohadi. p. 103
15. Attar, Fariduddin (1384). Al-Tir Logic, Tehran, Sokhn. p. 145
16. Asiri Lahiji, Muhammad bin Yahya (1365). Diwan of Poems and Letters of Shamsuddin Mohammad Asiri Lahiji, edited by Barat Zanjani, Tehran: University of Tehran, Institute of Islamic Studies, McGill University, p. 198
17. Bidel Dehlavi, Abdul Qadir bin Abdul Khaliq (1389). Diwan, by Alireza Ghazoh, Tehran: Culture and Art Entrepreneurs Cooperative Company. p. 145
18. Bidel Dehlavi, Abdul Qadir bin Abdul Khaliq (1389). Diwan, by Alireza Ghazoh, Tehran: Culture and Art Entrepreneurs Cooperative Company. p. 201
19. Ghazali, Muhammad bin Muhammad (1386). Chemistry of Saadat, by Hossein

است؛ اما نباید از خاطر برد که آنچه این نگرش را موجب شده است، دل‌بستگی شدید مردم زمانه ایشان به دنیا و نعمت هایش است که به ویژه در سايه حکومت های فاسد خلیفه سوم و همچنین خلافت بنی امیه به وجود آمده است. آن چه ما را بیش از پیش متقاعد می کند که شیوه ی مبارزه با دنیا، نگرشی اسلامی است که وارد عرفان شده است، استفاده ی مکرر عرفا از عناصر منفور اسلامی؛ به ویژه شیطان و همراهانش در اخراج آدم از بهشت جاوید است.

این نگرش منفی به دنیا که در متون اسلامی برای اولین بار در نهج البلاغه، یکی از مهمترین متون اسلامی پس از قرآن کریم مطرح شده در متون بعد از خود نیز تأثیر گسترده‌ای داشته است. متون عرفانی در این مورد بیشترین تأثیر را پذیرفته اند. با مقایسه سیمای دنیا در آثار خواجوی کرمانی و نهج البلاغه این اثر پذیری به طور برجسته‌ای مشاهده می‌شود. خواجوی کرمانی شاعر برجسته قرن هشتم هجری در آثار خود توجه ویژه ای به اهل بیت، به ویژه مولای متقیان علی (ع) نشان داده است و مقایسه سیمای دنیا در آثار او و نهج البلاغه همسانی های زیادی را در زمینه ترسیم سیمای منفی دنیا نشان می‌دهد.

#### References

1. Jafari, Seyyed Mohammad Mahdi (2004). The effect of Nahj al-Balagha on Persian literature, Journal of Social and Human Sciences of Shiraz University, Vol. 42, Spring 2018, 1-18.
2. Motahari, Morteza (1352). The value of the world from the point of view of the Qur'an and Nahj al-Balagheh, the magazine of lessons from the school of Islam, the fourteenth year, number 4, April. P. 77
3. Ali bin Abi Talib (1385). Nahj al-Balagheh, written by Seyyed Ali Akbar Qurashi, Tehran: Farhang Maktoob. P. 456
4. Ali bin Abi Talib (1385). Nahj al-Balagheh, written by Seyyed Ali Akbar Qurashi, Tehran: Farhang Maktoob. P. 477
5. Ali bin Abi Talib (1385). Nahj al-Balagheh, written by Seyyed Ali Akbar Qurashi, Tehran: Farhang Maktoob, p. 211
6. Ain al-Qadah, Abdullah bin Muhammad (1386). Introductions, with introduction and correction by Afif Asiran, Tehran: Manochehri. p. 547
7. Ain al-Qadaa, Abdullah bin Muhammad (1386). Preliminaries, with an introduction and correction by Afif Asiran, Tehran: Manochehri. p. 528

32. Ali bin Abi Talib (1385). Nahj al-Balagheh, written by Seyyed Ali Akbar Qurashi, Tehran: Farhang Maktoob. p. 254
33. Ali bin Abi Talib (1385). Nahj al-Balagheh, written by Seyyed Ali Akbar Qurashi, Tehran: Farhang Maktoob. P. 44
34. Ali bin Abi Talib (1385). Nahj al-Balagheh, written by Seyyed Ali Akbar Qurashi, Tehran: Farhang Maktoob. P. 61
- Khadio Jam, Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company.
20. Baba Afzal Kashani, Muhammad bin Hossein (1363). Divan, edited by Mustafa Faizi, Kashan: Ministry of Culture and Art.
21. Ali bin Abi Talib (1385). Nahj al-Balagheh, written by Seyyed Ali Akbar Qurashi, Tehran: Farhang Maktoob. P. 398
22. Khajawi Kermani, Muhammad bin Ali. (1387). Rozada Al-Anwar Corrected by Mahmoud Abedi. Tehran: Written Heritage. p. 91
23. Khajawi Kermani, Muhammad bin Ali. (1387). Rozada Al-Anwar Corrected by Mahmoud Abedi. Tehran: Written Heritage. p. 187
24. Ali bin Abi Talib (1385). Nahj al-Balagheh, written by Seyyed Ali Akbar Qurashi, Tehran: Farhang Maktoob. P. 454
25. Khajawi Kermani, Muhammad bin Ali. (1387). Rozada Al-Anwar Corrected by Mahmoud Abedi. Tehran: Written Heritage. p. 281
26. Khajawi Kermani, Muhammad bin Ali. (1387). Rozada Al-Anwar Corrected by Mahmoud Abedi. Tehran: Written Heritage. p. 134
27. Khajawi Kermani, Muhammad bin Ali. (1387). Rozada Al-Anwar Corrected by Mahmoud Abedi. Tehran: Written Heritage. p. 15
28. Ali bin Abi Talib (1385). Nahj al-Balagheh, written by Seyyed Ali Akbar Qurashi, Tehran: Farhang Maktoob. P. 459
29. Khajawi Kermani, Muhammad bin Ali. (1387). Rozada Al-Anwar Corrected by Mahmoud Abedi. Tehran: Written Heritage. p. 29
30. Ali bin Abi Talib (1385). Nahj al-Balagheh, written by Seyyed Ali Akbar Qurashi, Tehran: Farhang Maktoob. P. 25
31. Ali bin Abi Talib (1385). Nahj al-Balagheh, written by Seyyed Ali Akbar Qurashi, Tehran: Farhang Maktoob. P. 25